

Critical realism; A critique of experimental realism

Hossein. Jafari Movahed^{1*}

1. PhD in Political Science, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

Email: alibamdad825@yahoo.com Received: 06.05.2022 Acceptance: 10.09.2022

*Journal of
Socio-political studies of Iran's
contemporary history*

eISSN: 2821-1294
<http://journalspsich.com>
Vol. 1, No 3, Pp: 29-51
Fall 2022

Original research article

How to Cite This Article:

Jafari Movahed, H. (2022). Critical realism; A critique of experimental realism, *spsich*, 1(3): 29-51.



© 2022 by the authors. License Iran-Mehr: The Institute for Social Study and Research, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>)

Abstract

During recent decades, the British philosophical movement known as critical realism has raised doubts about the philosophy of the social sciences. Critical realism has tried to combine paradigms and seeks a new definition of reality, knowledge and research. The purpose of this article is to examine the ontological, epistemological and methodological foundations of the two paradigms of experimental realism and critical realism, and to reveal the contrasts between these two paradigms; Therefore, by examining the main claims of experimental realism in the above three areas, this article will criticize these views from the perspective of critical realism, of course, emphasizing Roy Bhaskar's views and opinions.

Keywords: *Critical realism, experimental realism, Roy Bhaskar.*

رنالیسم انتقادی؛ نقدی بر رنالیسم تجربی

حسین جعفری موحد*

۱. دکتری علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۶ | پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲ | ایمیل نویسنده مسئول: alibamdad825@yahoo.com

چکیده

در طول دهه‌های اخیر، جنبش فلسفی بریتانیایی که با عنوان رنالیسم انتقادی شناخته شده است، تردیدهایی را درباره فلسفه علوم اجتماعی ایجاد کرده است. رنالیسم انتقادی سعی در تلفیق پارادایم‌ها داشته و به دنبال تعریف جدیدی از واقعیت، معرفت و پژوهش است. هدف این مقاله این است که ضمن بررسی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دو پارادایم رنالیسم تجربی و رنالیسم انتقادی، تقابل‌های این دو پارادایم را نمایان سازد؛ لذا این نوشتار با بررسی ادعاهای اصلی رنالیسم تجربی در حوزه‌های سه گانه فوق، به نقد این دیدگاه‌ها از منظر رنالیسم انتقادی، البته با تأکید بر آراء و نظریات روی باسکار خواهد پرداخت.

کلیدواژه‌ها: رنالیسم انتقادی، رنالیسم تجربی، روی باسکار.

فصلنامه علمی

مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران

شاپا (الکترونیکی): ۱۳۹۴-۲۸۲۱
<https://journalspsich.com>
دوره ۱ | شماره ۳ | صص ۵۱-۲۹
پاییز ۱۴۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

به این مقاله به شکل زیر استناد کنید:

درون متن:

(جعفری موحد، ۱۴۰۱)

در فهرست منابع:

جعفری موحد، حسین. (۱۴۰۱). رنالیسم انتقادی؛ نقدی بر رنالیسم تجربی. مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ۱(۳): ۲۹-۵۱.

مقدمه و بیان مسئله

علوم اجتماعی از ابتدای شکل‌گیری آن در اوایل قرن نوزدهم تاکنون، همواره درگیر مناقشه‌های فلسفی و مجادله‌های روشی – نظری متعددی بوده است. بر این اساس، در طول دهه‌های اخیر، بخش مهمی از تلاش‌های دانشمندان علوم اجتماعی صرف مدیریت کردن «جنگ‌های پارادایمی»^۱ مانند جدال بین رویکردهای اثباتی و غیر اثباتی، روش‌های کمی و کیفی، اصالت بخشی به عین یا ذهن، فردگرایی یا جمع‌گرایی و مانند آن شده است. رودرویی دو پارادایم اثباتی و تفسیری که یکی قائل به اصالت عین و دیگری به اصالت ذهن معتقد است، باعث شد عده‌ای با چشم پوشی از تقابل‌های نظری و روشی بین دو پارادایم اثباتی و تفسیری به ایجاد پارادایم جدیدی با عنوان رئالیسم انتقادی همت بگمارند. رویکرد رئالیسم انتقادی که توسط افرادی چون روی باسکار،^۲ آندرو کالیر،^۳ تونی لوسون،^۴ تد بنتون،^۵ آندروسایر^۶ و یان کرایب^۷ در برابر منازعات پوزیتویستی از یک سو و جریان‌های نوکانتی (ایدئالیسم استعلایی) از سوی دیگر شکل گرفت، در صدد است با تلفیق برخی از گزاره‌های فلسفی پارادایم‌های مورد اشاره، نگاه نوینی به مقوله‌هایی مانند انسان، واقعیت و جهان داشته باشد.

تعریف مفاهیم

از آنجا که هدف اصلی این مقاله نقد عناصر اصلی پارادایم اثباتی شامل هستی‌شناسی،^۸ معرفت‌شناسی^۹ و روش‌شناسی^{۱۰} از منظر رئالیسم انتقادی^{۱۱} است، تعریف هر یک از این عناصر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

-
1. The Paradigm Wars
 2. Roy Bhaskar
 3. Andrew Collier
 4. Tony Lawson
 5. Ted Benton
 6. Andrew Sayer
 7. Ian Craib
 8. Ontology
 9. epistemology
 10. methodology
 11. Critical Realism

هستی شناسی: این عنصر، مرتبط با مفاهیم وجود و هستی است. هستی شناسی پاسخ به این سؤال است که معتقدیم چه چیزی وجود دارد؟ برای مثال در رابطه با جامعه شناسی، یک سؤال هستی شناسی می‌تواند این سؤال باشد که واقعاً موضوع جامعه شناسی چیست؟ (ایمان، ۱۳۹۱: ۵۳)

معرفت شناسی؛ مفهومی است مرتبط با دانایی‌هایی که ادعا می‌کنیم درباره جهان اجتماعی می‌دانیم. به سخن دیگر، ما برای آنچه که اعتقاد داریم وجود دارد (هستی شناسی) از چه گزاره یا مورد اثبات شده‌ای برای تصدیق آن استفاده می‌کنیم که برای خودمان و دیگران قابل قبول باشد. برای مثال، ممکن است ادعا کنیم که آنچه مشاهده می‌کنیم، اعتقاد داریم یا تجربه هر چیزی برای اعتقاد بر آن کافی است. برعکس، این ایده نیز ممکن است؛ یعنی عده‌ای چیزی را قبول می‌کنند که اعتقاد دارند. در این مورد، اصالت اعتقاد و ایمان، به جای مشاهده و تجربه، ادله تصدیق وجود است. (ایمان، ۱۳۹۱: ۵۴)

روش شناسی، مربوط به منطق تحقیق اجتماعی است. به عبارتی، روش شناسی درگیر این سؤال است که چگونه معرفت و دانش خود را اعتباریابی می‌کنیم. (ایمان، ۱۳۹۱: ۵۴)

اکنون که تعریفی اجمالی از عناصر سه‌گانه فوق ارائه کردیم، برای روشن شدن بحث لازم است در ابتدا موضع پارادایم رئالیسم تجربی درباره هر یک از عناصر مذکور را مشخص کنیم. سپس به نقد ارائه شده از سوی روی باسکار، پایه گذار رویکرد رئالیسم انتقادی، بر رویکرد رئالیسم تجربی به عنوان هدف اصلی مقاله بپردازیم.

الف. هستی شناسی

بر اساس هستی شناسی رئالیسم تجربی، جهان دارای نظم و متشکل از رویدادهای قابل مشاهده، مجزا و ذره‌ای است. این نظم را می‌توان به وسیله گزاره‌های کلی و وجود ارتباطات ثابت بین رویدادها نشان داد. تنها آنچه مشاهده پذیر بوده و قابل تجربه حسی باشد، واقعی بوده و لذا پرداختن به آنها ارزش علمی دارد. فعالیت انسانی به عنوان یک رفتار قابل مشاهده که در یک شرایط مادی و قابل مشاهده

اتفاق می‌افتد، قابل درک است. از منظر این رهیافت، واقعیت اجتماعی یک رابطه علی پیچیده بین وقایع است که به مثابه ترکیبی از روابط بین متغیرها توصیف می‌شود. علل رفتار انسانی، بیرون از انسان در نظر گرفته می‌شوند. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۲ و ۱۹۳)

دانشمندانی مانند دیوید هیوم،^۱ آگوست کنت^۲ و دورکیم^۳ را می‌توان از چهره‌های شاخص رئالیسم تجربی دانست. از نظر هیوم، سؤالاتی همچون «ماهیت واقعیت چیست؟» بی معنا هستند؛ زیرا بر حسب اقسام رابطه ای که ما قادر به درک و تشخیص آن در تجربه خود و در ریاضیات هستیم، هیچ یک از این نوع سؤالات را نمی‌توان فهمید. توضیح آنکه از نظر او تنها کلمات و تصورات معنادار، یا تأثرات حسی اند و یا مفاهیم ریاضی. تأثرات حسی معنا دارند؛ زیرا می‌توان آنها را به وسیله تجربه و مشاهده مورد آزمایش قرار داد. مفاهیم ریاضی معنادار هستند؛ زیرا روابط میان ایده‌هایی را بیان می‌کنند که می‌توانیم به طور شهودی ببینیم که حقیقی و یقینی اند. هیچ مفهوم دیگری نمی‌تواند بامعنا باشد؛ زیرا هیچ راهی برای آزمودن اعتبار آن نداریم.^۴ (پاپکین و استرول، ۱۳۶۷: ۱۸۹ و ۱۹۰) یعنی بر اساس هستی‌شناسی رئالیسم تجربی، هرچیز متعلق به عالم و رای تجربه نفی می‌شود. بنابراین هر پرسشی راجع به آن، نامعقول و کوشش برای پاسخ به آنها بیهوده خواهد بود. هیوم تا آنجا پیش می‌رود که این مباحث را توهم و سفسطه می‌خواند. (همان، ۱۳۶۷: ۱۹۰)

از نتایج این نفی و انکار، می‌توان به اتفاقی که برای مفهوم جوهر افتاده است، اشاره کرد که اصل اساسی در تبیین‌های ماوراء طبیعی به شمار می‌رود. از نظر هیوم، مفهوم جوهر، صرف نظر از جسمانی یا الهی و روحانی بودن آن، کاملاً نامعقول است؛ چون به وسیله هیچ یک از حواس به دست نیامده و با مفاهیم ریاضی سنخیتی ندارد. پس چون راهی برای تجربه آن نداریم، در نتیجه کاملاً نامعقول است. (همان،

1. David Hume

2. Auguste Comte

3. Émile Durkheim

4. این همان مغالطه معرفتی است که از نظر باسکار پوزیتیویست‌های منطقی دچار آن شده‌اند. در ادامه مقاله به این مبحث 4 پرداخته خواهد شد.

۱۳۶۷: ۱۹۰ و ۱۹۱) بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه رئالیسم تجربی، نحوه ظهور اشیاء در حواس انسان، مطابق با نحوه وقوع آنها در خارج است. این ادعا به این معناست که معرفت حسی انسان کاملاً منطبق با عالم واقع است و هر شناختی که از اشیاء از طریق حواس به دست می‌آید، در عالم واقع هم به همان صورت وجود دارد. در واقع، معرفت از دیدگاه طرفداران این رویکرد، صرفاً توصیف تحت اللفظی جهان واقع است. یعنی هر جزئی از معرفت حسی، نشان دهنده و انعکاس جزء و یا بخشی از عالم واقع است. این تناظر و هماهنگی دقیق و جزء به جزء معرفت با عالم خارج، می‌طلبد که معرفت صرفاً به جنبه انفعالی ذهن بشر مربوط باشد نه به جنبه خلاقیت آن. یعنی اینکه در این رویکرد، معرفت کاملاً انعکاس عالم واقع است و هیچ عنصری ذهنی در آن دخالت ندارد و خلاقیت ذهن بشری در آن نقشی نداشته است. به بیانی دیگر، در این پارادایم، معرفت محصول عملیات کشف است نه آفرینش. ذهن بشر هم گزارشگری بی طرف از عالم خارج است. همچنین امور مربوط به فاعل شناسایی از قبیل زمینه اجتماعی و سیاسی که در آن قرار گرفته است و پیش دآوری‌ها و پیش فهم هایش در معرفت او تأثیر نمی‌گذارند. او بر فراز همه این امور می‌ایستد و به معرفتی قابل اطمینان و عینی از عالم دست می‌یابد. (نک: وستفال، ۱۳۷۹: ۲۵۱ و ۲۵۲)

به عقیده باسکار، هستی‌شناسی رئالیسم تجربی موضعی تقلیل‌گرایانه دارد؛ زیرا هم سطوح متعدد واقعیت را به سطح رویدادهای علی و هم سطوح متعدد معرفت را به یک سطح (تجربه) تقلیل داده است. بنابراین، این نوع رئالیسم درگیر نوعی فعلیت‌گرایی است. حال آنکه نفس واقعیت بسیار بیشتر از معرفت ما به آن است. علاوه بر این مسئله، یعنی پیچیدگی و لایه لایه بودن واقعیت، ذهن آدمی نیز بر خلاف تلقی پوزیتیویست‌ها، همچون یک آئینه ساده و روشن و لوح سفید نیست. بنابراین نمی‌توان به تناظر نعل به نعل مؤلفه‌های ذهن (و زبان) با واقعیت باور داشت؛ زیرا هم معرفت امری تاریخی است که در متن اجتماع محقق می‌شود و هم ذهن همچون کشکولی خالی و بدون پیش فرض نیست. باسکار نتیجه نادیده گرفتن این موارد را «مغالطه ای معرفتی» دانسته است که واقعیت را مساوی با تجربه

گرایی لحاظ می‌کند. در واقع، خلط بین متعلق لازم و متعلق متعدی معرفت باعث ایجاد مغالطه معرفتی مورد نظر باسکار شده است. متعلق لازم معرفت به قلمرو «آنچه وجود دارد»؛ یعنی اشیاء و پدیده‌های موجود خارجی تعلق دارد. اما متعلق متعدی به قلمرو «آنچه که می‌دانیم» یعنی معلومات ما مربوط می‌شود. هرگاه مسائل مربوط به هستی را به مسائل مربوط به معلوماتمان تحویل و تقلیل دهیم، در دام چنین مغالطه‌ای گرفتار خواهیم شد. به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم قلمرو هستی را به قلمروی معلومات خود تقلیل دهیم؛ واقعیت و هستی بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از معرفت ماست و تنها چیزهایی که ما به آنها معرفت داریم وجود ندارند. یکی دانستن هستی با معرفت؛ یعنی آنچه که هست با آنچه که می‌دانیم، یک نوع مغالطه معرفتی است. از نظر باسکار، رئالیست‌های تجربی دچار این مغالطه شده‌اند. از نظر این نوع رئالیسم که هسته اصلی آن اصل تحقیق‌پذیری^۱ است، تنها گزاره‌هایی معنا دارند که قابل اثبات تجربی‌اند. (باسکار، ۱۹۷۵: ۲۸ - ۳۰)

بر اساس پارادایم رئالیسم انتقادی، معرفت معتبر به جهان خارج، فقط از راه تأملات انتقادی بر تجربه‌هایی به دست می‌آید که از جهان داریم. به عبارت دیگر، با اینکه تجربه‌های حسی زیادی از این جهان داریم، اما فقط باید به کمک تأملات انتقادی، تجربه‌های معتبر را از بقیه جدا کنیم و از این راه به معرفت معتبری برسیم. ذهن به اشیاء فی‌نفسه، یعنی به اشیاء آنگونه که در واقع هستند دسترسی ندارد؛ زیرا هر چه می‌یابد، با صورت‌های خاصی همراه است. ذهن در فرایند ادراک دخل و تصرف می‌کند و این دخل و تصرف ذهن ناشی از اجتماع است؛ از اینرو معرفت بعدی اجتماعی می‌یابد. (باسکار، ۱۹۷۵: ۳۷)

سیستم بسته و سیستم باز

بر اساس هستی‌شناسی رئالیسم تجربی، جهان از رخداد‌های مجزا تشکیل شده است و قانون بیانگر توالی‌هایی است که همیشه و همه جا میان این رخدادها برقرار است. در واقع، پارادایم تجربه‌گرا معتقد است ما تنها می‌توانیم پدیده‌ها را بشناسیم و نه ذات چیزها را. علاوه بر این، دانش ما فقط به روابط تعاقبی بین رخدادها تعلق

می‌گیرد. (باسکار، ۱۹۷۵: ۵۳) سپس از این مفروضات و با توجه به اینکه معرفت داشتن، به طور کلی ممکن است، نتیجه می‌گیرد که رابطه بین این رخدادهای مجزا باید دائمی باشد. به این معنا که در هر زمان و در هر مکان، قانون «الف آنگاه ب» صادق بوده و کار می‌کند. به عبارت دیگر، از این منظر، قوانین بالفعل هستند. طبق این فرض تجربه‌گرایی، که به فعلیت‌گرایی معطوف است، توالی رخدادهای امری ثابت، دائمی و یک قاعده همیشگی است. اعتقاد به این فرض به جبرگرایی منجر می‌شود؛ یعنی پشت ایده «بالفعل بودن قوانین علی»، این ایده است که «حال، گران بار از آینده است»؛ یعنی به محض آنکه قوانین این حرکت جبرگرایانه کشف شود، هیچ امر غیرقطعی ای برای علم باقی نخواهد ماند و آینده نیز درست مانند گذشته، به وضوح پیش چشم علم حاضر خواهد بود؛ یعنی آینده مانند گذشته است. (باسکار، ۱۹۷۵: ۶۰ - ۶۵) رئالیسم انتقادی، این نوع نگاه را اعتقاد به «سیستم بسته»^۱ می‌داند که فقط در محدوده آزمایشگاه‌ها شاید بتوان آن را محقق ساخت. البته اگر در شرایط واقعی طبیعت، این نوع سیستم بتواند برقرار باشد، مفروضات تجربه‌گرایان که پیش از این بیان شد، موجه خواهند بود. اما از نظر پارادایم رئالیسم انتقادی، جهان، سیستمی باز است که از تجارب ما ساخته نشده است؛ بلکه شامل اموری است که دارای نیرو، قابلیت و گرایش به انجام کارهایی هستند که البته ممکن است هیچگاه به صورت بالفعل، آن کارها را انجام ندهند. از این منظر، جهان، جهان رخدادهای بالفعل نیست، بلکه جهان اشیاء است؛ اشیائی که دارای ساختار درونی پیچیده‌ای هستند و ویژگی‌هایی دارند که آنها را قابل علت بودن می‌کند. به عبارت دیگر، از آنجا که توانایی ایجاد تغییر در خود یا چیزهای دیگر را دارند، دارای توان‌های علی هستند. (باسکار، ۱۹۷۵: ۶۸)

سیستم باز بودن جهان به این معناست که در جهان، مکانیزم‌های مختلفی به طور همزمان در حال کار هستند که ما لزوماً از تمام آنها اطلاع نداریم. این مکانیزم‌ها ممکن است در کار یکدیگر مداخله کرده و مانع از بالفعل شدن گرایش‌های یکدیگر

۱. سیستم بسته، بخشی از زمان و مکان است که تحت تأثیر شرایط متغیر خارجی نیست؛ یعنی سیستم به گونه‌ای تعریف می‌شود که یا هیچ عاملی از خارج بر آن اثر نکند و یا عواملی که از خارج بر آن اثر می‌کنند، تغییر نکنند. (نک: زینب توحیدی نسب و مرضیه فروزنده، رئالیسم انتقادی، ص ۱۲۵).

شوند و یا پس از بالفعل شدن گرایش‌ها، اثر فعالیت یکدیگر را خنثی کنند و نهایتاً آنچه که رخدادهای بالفعل و مشاهده شده جهان را می‌سازد، برآیند تداخل گرایش‌های مختلف و مکانیزم‌های مختلف است. (توحیدی نسب و فروزنده، ۱۳۹۲: ۱۲۹)

از منظر رویکرد رئالیسم انتقادی، واقعیت دارای سه لایه است: ۱. لایه تجربی، ۲. لایه بالفعل، ۳. لایه واقعی. در لایه تجربی، پدیده‌های قابل مشاهده قرار دارند و در لایه بالفعل، روابط بین پدیده‌ها و رخدادها (چه روابط مشاهده پذیر و چه روابط مشاهده ناپذیر) شکل می‌گیرد و لایه واقعی هم از ساختارها و نظاماتی که این رویدادها و روابط را ایجاد می‌کند تشکیل شده است. این لایه سوم به هیچ وجه قابل مشاهده نیست و ناظر بر ساز و کارهای علی یک پدیده است و فقط از طریق فلسفی قابل شناسایی است. همین لایه هم به مشاهده شده‌ها و روابط بالفعل جهت می‌دهد. به همین دلیل دانش مساوی با هستی نیست. (افروغ، ۱۳۸۹: ۱۷۴)

از دیدگاه رئالیسم انتقادی، واقعیت اجتماعی، یک جهان برساخته اجتماعی است که در آن یا بخش‌های اجتماعی، حاصل منابع شناختاری کنشگران اجتماعی است که آن را ایجاد کرده‌اند و یا اینکه نظام‌های اجتماعی، حاصل ساختارهای مادی، ولی غیرقابل مشاهده روابط هستند. هدف علم در رویکرد رئالیسم انتقادی، تبیین پدیده‌های قابل مشاهده با رجوع به ساختارها و مکانیزم‌های بنیادین است. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۸ و ۱۹۹)

این مکانیزم‌ها که سطح یا لایه واقعی واقعیت را تشکیل می‌دهند، آنگونه که ایدئالیست‌های استعلایی معتقدند، بر ساخته‌های مصنوعی ذهن نیستند. توضیح آنکه، ایدئالیست‌های استعلایی نیز مانند رئالیست‌های انتقادی به وجود مکانیزم‌ها قائلند، اما فقط به وجود آنها در ذهن. به همین دلیل باسکار، بر واقعی بودن - یعنی تأثیر علی داشتن - آنها و نه فقط وجود ذهنی داشتن آنها تأکید می‌کند. لازم به ذکر است که در سیستم باز، همه مکانیزم‌ها با هم عمل می‌کنند؛ یعنی عمل مداخله اتفاق می‌افتد. بنابراین، برای شناسایی تجربی یک مکانیزم، به سیستم بسته‌ای نیاز

داریم که در آن، این مداخله‌ها حذف شوند. اما در هر صورت، مکانیزم‌ها وجود دارند؛ چه سیستم باز باشد و چه بسته. (توحیدی نسب، ۱۳۹۲: ۱۳۱ و ۱۳۲)

ب. معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی اساساً در حوزه فلسفه علم مطرح است و جهت‌دهی فرایندهای علمی را درک‌سب شناخت از واقعیت هدایت می‌کند. هاملین^۱ معتقد است معرفت‌شناسی مربوط به ماهیت دانش، امکان دانش، دامنه دانش و مبانی کلی آن می‌شود. مینارد^۲ معتقد است معرفت‌شناسی به ایجاد بستری فلسفی می‌پردازد که در قالب آن مشخص می‌شود چه نوعی از دانش امکان حصول دارد و اینکه چگونه می‌توان مطمئن شد آنها مناسب و درست هستند. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۴۰)

پارادایم رئالیسم انتقادی از منظر معرفت‌شناختی نیز نقدهای اساسی بر دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه رئالیسم تجربی وارد می‌سازد. جهت روشن ساختن این نقدها لازم است ابتدا اصول کلی معرفت‌شناختی رئالیسم تجربی بیان شود، سپس نقدهای وارده بر آن از ناحیه رئالیسم انتقادی مورد واکاوی قرار گیرد.

از نظر رئالیسم تجربی، علم تلاشی است برای به دست آوردن دانش پیش‌بینی‌کننده و تبیین‌کننده جهان خارج. انجام چنین کاری نیازمند نظریه‌پردازی است؛ ساخت نظریه‌هایی که دربردارنده گزاره‌هایی بسیار کلی و بیانگر ارتباطات منظم و ثابت موجود در جهان هستند. این گزاره‌های کلی یا قوانین، ما را قادر می‌سازند تا پدیده‌هایی را که با مشاهده و تجربه روشمند کشف می‌کنیم، پیش‌بینی و تبیین نماییم. برای تبیین کردن چیزی، باید نشان داد که آن چیز نمونه‌ای از این نظم‌هاست و تنها بر همین مبنا می‌توانیم پیش‌بینی‌ها را انجام دهیم. صدق گزاره‌هایی که بیانگر این نظم‌ها هستند (اگر صادق باشند)، مشروط بوده و از ضرورت منطقی برخوردار نیست و با شیوه‌های پیشینی قابل شناسایی نمی‌باشد. در عوض، این گزاره‌ها باید به طور عینی به

1. Hamlyn
2. maynard

وسیله آزمایش و مشاهده، آزموده شوند؛ زیرا آزمایش و مشاهده تنها منبع مطمئن و قطعی معرفت تجربی است. هدف علم، دستیابی به ماوراء پدیده‌هایی که با تجربه حسی ادراک می‌کنیم، یا معرفت رسانی به ما در مورد طبایع، ماهیات یا مکانیزم‌های غیرقابل مشاهده‌ای که این پدیده‌ها به نحوی مستلزم آنها می‌باشند، نیست. از منظر این رویکرد تجربی، هیچگونه روابط ضروری در طبیعت وجود ندارد؛ تنها چیزی که وجود دارد، نظم‌ها و توالی پدیده‌هاست که به صورت نظام یافته‌ای در قوانین عام نظریه علمی نشان داده می‌شوند. هرگونه تلاش برای فرا رفتن از این بازنمایی، علم را به ورطه ادعاهای غیرقابل اثبات متافیزیکی و دینی می‌کشاند که در بهترین حالت، غیرعلمی و در بدترین حالت، بی معنی هستند. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۳. به نقل از: کیت و اوری، ۱۹۷۵: ۴)

در رویکرد تجربی، شناخت بازتاب دنیای خارج است و در این شناخت، ذهن ما یکسره منفعل است. ذهن نمی‌تواند باورهای خود را بر خارج تحمیل کند. در این شناخت، آدمی حاق واقع را درک می‌کند؛ زیرا میان جوهر و عرض یا بود و نبود، گسستی وجود ندارد. (کرافت، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

مبانی و اصول کلی معرفت شناختی رویکرد رئالیسم تجربی را بطور خلاصه می‌توان شامل موارد ذیل دانست:

- معرفت و شناخت از دنیای اجتماعی، بر اساس اصول تجربی امکان پذیر است. منظور از تجربه، کسب اطلاعات، یا دستیابی به مدارکی است که از طریق حواس پنج گانه انسان (بینایی، شنوایی، لامسه، بویایی و چشایی) به دست آمده باشند. تمام ادعاها، باید قابل آزمون تجربی بوده و نشان داده شود که غلط نیستند.
- وظیفه علم، نمایش روابط علی است که از طریق کمی سازی الگوها و نظم‌های موجود در رفتار انسان امکان پذیر باشد.
- هدف اصلی اثبات گرایی، کشف روابط علی بین پدیده‌های قابل مشاهده است. هر چیزی که نتوان آن را به طور مستقیم مشاهده نمود، نمی‌توان

آن را به عنوان معرفت معتبر، یا جزئی از تبیین معتبر درباره پدیده‌های اجتماعی، مورد ملاحظه قرار داد. (ایمان، ۱۳۹۱: ۵۶)

- صدق و کذب، معناداری و بی‌معنایی، علمی و غیرعلمی بودن، تنها با معیار «تحقیق پذیری» گزاره‌ها تعیین می‌شوند. از اینرو متافیزیک یک سره مهمل و بی‌معناست؛ چون فراسوی ادراک حسی ماست و تحقیق پذیر نیست. (خرم شاهی، ۱۳۶۱: ۲۵)

از منظر پارادایم رئالیسم انتقادی، معرفت در دو زمینه کار و تعامل ارتباطی بسط می‌یابد و به کار می‌رود. (سایر، ۱۳۸۸: ۶ و ۷)

کار یا فعالیت انسانی برای تبدیل، اصلاح، حرکت یا دستکاری هر بخشی از طبیعت شکل می‌گیرد، چه طبیعت بکر باشد و چه طبیعتی که بصورت گسترده اصلاح شده باشد. به عبارت دیگر، چه استخراج معدن، حمل و نقل، ساخت و بکارگیری ماشین باشد و چه گذاشتن نامه در پاکت. همه این فعالیت‌ها متضمن دستکاری ماده برای اهداف انسانی است. ما در تغییر محیط اجتماعی و طبیعی خود، نیروها و شرایطی را تغییر می‌دهیم که به ماهیت جامعه و افراد آن شکل می‌دهد. انسان‌ها به موازات ایجاد انواع جدید کار و روابط اجتماعی، نیازهای جدید را توسعه می‌دهند. به عبارت دیگر، انسان‌ها ظرفیت «تغییر خود» برای ساختن تاریخ خود را دارند؛ هرچند همانگونه که مارکس می‌گوید «آنها تاریخ را به دلخواه خود نمی‌سازند، بلکه تحت شرایط مفروضی که بطور مستقیم با آن مواجهند و از گذشته انتقال یافته است، آن را می‌سازند». به بیان روشن‌تر، تاریخ نه تنها بر مردم اتفاق می‌افتد که ساخته آنهاست، آگاهانه یا ناآگاهانه. بنابراین از منظر این رویکرد، هر مفهومی از جامعه - عامیانه یا عالمانه - که در آن با مردم به مثابه موضوعات منفعل تاریخ و حاملان صرف معرفت برخورد می‌شود، نه به عنوان عاملان یا تولیدکنندگان، محکوم به تفسیری غلط از موضوع و خود است. (سایر، ۱۳۸۵: ۲۰ و ۲۱)

زمینه اساسی دوم معرفت از منظر رئالیسم انتقادی، «تعامل ارتباطی» است. یعنی اینکه این تعامل بین مردم است که متضمن توزیع یا انتقال معناست. این نوع تعامل می‌تواند شامل هر نوع کنشی باشد. باسکار زبان را امری مهم در اینگونه تعامل

می‌داند و معتقد است نظام‌های معنا را مردم در جریان تعامل اجتماعی به مذاکره می‌گذارند؛ به همین دلیل، این نظام‌ها ماهیتی قراردادی دارند. (سایر، ۱۳۸۵: ۲۱ - ۲۳)

به این ترتیب، رویکرد رئالیسم انتقادی دوگانگی شدید میان ذهن و عین را نفی می‌کند و کار یا عمل اجتماعی را جزء لاینفک معرفت می‌داند. در این رویکرد، معرفت به مثابه «محصولی اجتماعی»^۱ در نظر گرفته می‌شود که یک فعالیت اجتماعی پویا و در یک فرایند متغیر و در حال شدن و مداوم و یک فرایند دیالکتیکی و البته بدون تبیین قابل پیش بینی است. به عبارت دیگر، وقتی یک سطح از واقعیت کشف شده و توصیف می‌شود، علم حرکت می‌کند به سمت ساختن و آزمودن تبیین‌های ممکن برای آنچه در آن سطح اتفاق می‌افتد، که این امر مستلزم تجهیزاتی شناختی و شاید طراحی برای تکنیک‌های آزمایشگاهی جدید است. در این رویکرد، دانشمند سعی دارد از دانش نسبت به یک لایه از واقعیت به سمت دانش نسبت به لایه عمیق تر واقعیت حرکت کند و البته از لحاظ وجودی، ترتیب زمانی کشف لایه‌ها، برعکس ترتیب وابستگی علی آنهاست و لایه بندی دانش، لایه بندی واقعیت را می‌نمایاند و البته با این توجه که عمق لایه بندی این لایه‌ها انتها ندارد و پیشرفت علم و کشف لایه‌های عمیق تر لایه واقعی هیچ وقت به پایان نمی‌رسد. (خسرو پناه و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳۳)

بنابراین ارتباط مستقیمی میان این تز رئالیستی، که چیزها و ساختارهای علی طبیعت، مستقل از ما وجود دارند و عمل می‌کنند، و مفهوم «علم به مثابه یک فعالیت اجتماعی» که طی آن واقعیت‌ها و اقتران‌هایی که مبنای تجربی برای قوانین علی فراهم می‌کنند به مثابه محصولات اجتماعی (به علت نظریه بار بودن مشاهده) دیده می‌شوند، وجود دارد. (باسکار، ۱۹۷۵: ۱۰۴ - ۱۰۶)

بعد گذرا و ناگذرای معرفت

از نظر باسکار معرفت دو بعد دارد: بعد گذرا و بعد ناگذرا. از این منظر، این ایده که متعلق دانش، هویتی واقعی اند که مستقل از افراد وجود داشته و کار می‌کنند، به

1. Social product

عنوان بعد ناگذرای علم معرفی شده است. یعنی متعلق دانش، چیزهایی است که به هیچ وجه ساخته انسان، وابسته به انسان و ادراک انسان و فعالیت انسانی نیستند. رئالیسم انتقادی علاوه بر جنبه ناگذرا، به تولید دانش در فعالیتی اجتماعی نیز توجه می‌کند. به بیان دیگر، همان هویت‌های ناگذرای که محتوای معرفت علمی را تشکیل می‌دهند، در فعالیت اجتماعی افراد شناخته می‌شوند. این جنبه از دانش، بعد گذرا نامیده می‌شود. از این منظر، تولید دانش نیز مانند سایر تولیدات انسانی، هم دارای علت فاعلی است و هم دارای علل مادی. علت فاعلی تولید دانش، دانشمند و جامعه علمی است و علل مادی آن، یعنی متعلقات گذرای دانش، توصیف‌های دانشمندان پیشین از پدیده‌ها، تئوری‌های قبلی، پارادایم‌ها، مدل‌ها، روش‌ها، تکنیک‌های تحقیق یا یک رشته علمی می‌باشد. (باسکار، ۱۹۷۵: ۱۱) با توجه به تعریف ارائه شده از بعد گذرا، می‌توان گفت چنین مفهومی در تعبیر فیلسوفان علم پساپوزیتیویستی (جریان‌های نسبی‌گرا) به وفور دیده می‌شود. به عنوان مثال، می‌توان به کوهن^۱ اشاره کرد. تعبیر او از علم، کاملاً جامعه‌شناختی است؛ به این معنا که در بحث از انقلاب‌های علمی و تغییر پارادایم‌ها فقط شرایط جامعه علمی و شیوه عملکرد دانشمندان را بررسی می‌کند. (توحیدی نسب و فروزنده، ۱۳۹۲: ۱۱۴) این در حالی است که رویکردهای تجربه‌گرا وجود بعد گذرای علم را کاملاً مورد غفلت و انکار قرار می‌دهند. اما رئالیست‌های انتقادی بر این باورند که گرچه آنچه در طبیعت کشف می‌شود، باید در تفکر (ذهن) بیان شود، ولی ساختارها و قوانین علمی کشف شده در طبیعت، وجود و عملکردشان وابسته به ذهن نیست. بنابراین، حتی اگر علمی وجود نداشته باشد، طبیعت وجود دارد (بعد ناگذرا)؛ طبیعتی که به وسیله علم، تفسیر و کاوش می‌شود. از طرف دیگر، تولید دانش در فعالیتی اجتماعی صورت می‌گیرد (بعد گذرا). (باسکار، ۱۹۷۵: ۱۷) به بیان دیگر، محصولات اجتماعی، یعنی متعلقات گذرای علم به کار گرفته می‌شوند تا ساختارهای ناگذاری جهان را - که ناشناخته اما قابل شناختند - توضیح دهند.

1. Cohen

به این ترتیب، رئالیسم انتقادی، دو معیار برای فلسفه علم در نظر می‌گیرد: فلسفه علم باید بتواند هر دو بعد علم را نشان دهد؛ هم مؤلفه اجتماعی علم و هم استقلال وجودی متعلق علم از فرایند تولید علم. در حالی که تجربه‌گرایی کلاسیک، نه بعد گذرای علم را توجیه می‌کند و نه بعد ناگذرای آن را؛ و ایدئالیسم استعلایی فقط بعد گذرای علم را توجیه می‌کند. (باسکار، ۱۹۷۵: ۱۴) این مسئله برخاسته از هستی‌شناسی آنهاست که خود سبب بی‌کفایتی مشترک آنان شده است؛ زیرا اگرچه ایدئالیسم استعلایی تبیین تجربه‌گرایانه از علم را رد می‌کند (اما) بطور ضمنی تبیین تجربه‌گرایانه از هستی (وجود) را قبول دارد. این میراث هستی‌شناختی، به نحو بسیار مختصر در التزام آن به رئالیسم تجربی و بنابراین التزام به مفهوم «جهان تجربی» بیان شده است. از نظر یک رئالیست انتقادی، این مفهوم یک رشته اشتباهات فلسفی مرتبط را مجسم می‌کند. اولین اشتباه، در استفاده از مقوله تجربه در تعریف جهان است. این مستلزم عرضه یک مفهوم معرفت‌شناختی جزئی از یک عملکرد هستی‌شناختی کلی است. دومین اشتباه، در این تلقی است که وجود تجربه شده یا قابل تجربه جهان، خصیصه ذاتی جهان است؛ در حالی که آن به نحو خیلی صحیح‌تر به عنوان خصیصه عرضی اشیاء درک شده است. اگرچه این چیزی است که می‌تواند در موقعیت‌های خاصی برای علم واجد اهمیت اساسی باشد. سومین اشتباه، در غفلت از موقعیت‌های (تولید شده اجتماعی ای) است که تحت آنها تجربه در واقع، به لحاظ معرفت‌شناختی در علم اهمیت می‌یابد. (باسکار، ۱۹۷۵: ۱۳ - ۱۷)

رئالیسم انتقادی با استفاده از مبانی و زمینه‌های معرفتی خود می‌کوشد در مسیری غیر از روش‌های مردم‌نگارانه، علم را از محدودیت‌ها و تنگناهایی رهایی بخشد که از سوی رویکرد تجربه‌گرایی به آن گرفتار آمده است. در این مسیر، در پی آن است که اولاً حلقه معرفتی علم را که در نگرش اثبات‌گرایی مستقل از دیگر حوزه‌های معرفتی تعریف می‌شد، در ارتباط با آن حوزه‌ها بلکه با نگاهی اجتماعی، آن را در ارتباط با ابعاد رفتاری و عاطفی افراد تعریف کند. ثانیاً رویکرد رئالیسم انتقادی تلاش می‌کند علم را که با سیطره نگاه اثبات‌گرایی، راه افول را پیموده بود، دیگر

بار احیاء نماید و گزاره‌های هنجاری و ارزشی را که در علم مدرن با عناوینی همچون ایدئولوژی، اسطوره، دین و مانند آن غیرعلمی خوانده می‌شوند، ارزش علمی بخشد. (پارسانیا، ۱۳۹۰: ۱۴۶)

از دیدگاه رئالیسم انتقادی، هدف نهایی علم، معنایابی از زندگی از طریق روش تجربی است. توجه نکردن به جهان واقع و غفلت از نگاه سیستماتیک و قاعده مند به آن، عملاً گام نهادن در دام هرمنوتیک است و به قرائت پست مدرن از علم می‌انجامد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که پس در اینصورت، عالم واقع و آن امری که بیرون از انسان است، چه می‌شود؟ پاسخ رئالیسم انتقادی به این سؤال این است که عالم واقع در زیرین ترین لایه خودش، که ناظر بر ساز و کارهای علی است، امری است واقعی که مشاهده هم نمی‌شود. در حالی که سایر سطوح از طرق گوناگون، از جمله فعالیت های آزمایشگاهی یا اجتماعی قابل مشاهده هستند. در هیچ قرائتی از علم (حتی در تجربه گرایی و پوزیتیویسم) محقق نمی‌تواند در کشف واقع، از عمل و فعل انسانی جدا شود. در رئالیسم انتقادی، کشف واقع به معنای رئالیسم تجربی وجود ندارد. مثلاً شیمی دانی که در حال مطالعه و شناخت یک تکه سنگ معدنی است، شناختش از عمل او متأثر می‌شود. او قبل از اینکه شیمی دان شود، مثل بقیه اشخاص معمولی سنگ‌های معدنی را می‌دیده و می‌فهمیده است، اما بعد از اینکه شیمی دان شد، کنش‌های خاصی با سنگ‌های معدنی پیدا کرده است و دیگر مثل فردی معمولی تکه سنگ معدنی مورد اشاره را نمی‌بیند؛ چرا که فعالیت علمی کرده است و برای شناخت، مرتکب عملی شده و مهارتی کسب کرده است. (خسروپناه و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳۶)

ج. روش شناسی

اختلاف اساسی دیگری که دو پارادایم رئالیسم تجربی و رئالیسم انتقادی را از هم متمایز می‌کند به حوزه روش شناسی مربوط می‌شود. پارادایم رئالیسم تجربی به رویکردی مبتنی بر کاربرد روش‌های علمی در امور انسانی اطلاق می‌شود که یک سری از مسائل طبیعی تا پرسش‌های عینیت گرای افراد را در بر می‌گیرد. در این رویکرد، با بکارگیری روش‌های علوم طبیعی، اقدام به انجام تحقیقات در حوزه علوم

انسانی و اجتماعی بر اساس روش‌های کمی می‌شود. از نظر تجربه‌گرایان، فقط یک منطق تحقیق علمی وجود دارد و آن منطق علوم طبیعی است. در این پارادایم، آنچه به عنوان تنها امکان معرفت صادق موضوعیت دارد، استفاده از روش‌های علمی مبتنی بر مشاهده است که با استفاده از حواس پنجگانه بشری به دست می‌آید. (رفیع پور، ۱۳۸۷: ۳۷)

بر اساس این رویکرد، معرفت علمی که به صورت قیاس و با استفاده از روش‌های علمی به دست می‌آید، سعی در تبیین علمی پدیده‌ها بر اساس قوانین جهانشمول و عام دارد. مکتب تجربه‌گرایی بر آن است که داده‌های حسی تنها ریشه‌های دانش ما هستند. پس مفاهیم متافیزیکی را باید از جمیع نظریه‌های علمی زدود؛ زیرا اینها جایی در تجارب حسی ندارند. (گلشنی، ۱۳۷۷: ۸۳ - ۸۸)

مهم‌ترین اصول روش شناختی پارادایم رئالیسم تجربی عبارتند از:

- ۱- پدیدارگرایی^۱ که بر منحصر به فرد بودن «تجربه» به مثابه تنها مبنای قابل اعتماد برای معرفت علمی تأکید دارد. این بدان معناست که آنچه به عنوان دانش شمرده می‌شود، باید مبتنی بر تجربه باشد؛ تجربه‌ای که مشاهده‌گر می‌تواند به وسیله حواس خود درک کند. از این منظر، حواس تنها راه آشنایی مستقیم ما با جهان و تنها منبع خبری دستکاری نشده ما هستند.
- ۲- نام‌گرایی^۲ که بر اساس آن هر مفهوم انتزاعی مورد استفاده در تبیین‌های علمی نیز باید برآمده از تجربه باشد. از اینرو، مفاهیم متافیزیکی در مورد امور مشاهده‌ناپذیر، صرفاً کلمات و اسامی و نشانه‌هایی هستند که وجود عینی و واقعی ندارند. بنا بر شکل بسط یافته این قاعده، زبان مورد استفاده برای توصیف مشاهدات، باید عاری از هرگونه مفهوم نظری باشد و باید بتوان صدق و کذب گزاره‌های این زبان را به آسانی با رجوع به «واقعیت» مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین، اصطلاحات توصیفی که به این زبان ارزشمند تعلق ندارند، مانند اصطلاحات نظری مشاهده‌ناپذیر را باید بتوان

1. Phenomenalism
2. Nomenalism

به گونه ای به وضعیت قابل مشاهده تحویل برد؛ در غیر اینصورت، اموری بی معنا تلقی می‌شوند.

۳- اتمیسم^۱ که بر اساس آن، موضوعات مورد تجربه و مشاهده، تأثیرات رویدادهای ذره ای، مجزا و مستقلی هستند که اجزای پایه و بنیادین جهان را می‌سازند. از آنجا که تعمیم‌ها به وسیله تأثیرات ذره ای شکل می‌گیرند، از اینرو نباید به موضوعات انتزاعی در جهان ارجاع داده شوند.

۴- قوانین عام^۲ که بر اساس آن، نظریات علمی به مثابه مجموعه گزاره‌های بسیار کلی و شبیه قانون تلقی می‌شوند که هدف علم، تنظیم این قوانین عام است. این قوانین از گستره ای کلی برخوردارند؛ به گونه ای که دامنه گسترده ای از مشاهدات را پوشش می‌دهند و به شکلی عام و بدون استثناء بصورت فرا زمان و فرا مکان به کار گرفته می‌شوند. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۷۳ و ۷۴)

۵- بی طرفی و عینیت‌گرایی شخص در فرایند تحقیق، ضرورت دارد. خالی از ارزش بودن، مهم ترین ملاحظه مطلوب در طول تحقیقات علمی است. (ایمان، ۱۳۹۱: ۵۷)

اما روش در پارادایم رئالیسم انتقادی به معنای شیوه نزدیک شدن به عالم برای فهم بهتر است. پاسخ این پارادایم به سؤال امکان استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی، «بلی» است، ولی دیدگاه تجربه‌گرایانه در مورد علم را به سود دیدگاهی بدیل رد می‌کند. از آنجا که رهیافت رئالیسم انتقادی، رویکردی تفسیری دارد و میان پدیده‌های طبیعی و اجتماعی تفاوت بنیادین قائل است، از اینرو اصراری بر اتخاذ روشی واحد (میان این دو دسته از علوم) ندارد، بلکه بیشتر در پی بسط دادن روش‌های مناسب با موضوع خاص علوم اجتماعی است؛ روش‌هایی که بر اصول رئالیستی مبتنی باشند. تلاش این رهیافت، تأمل بر کار علمی در عین پرهیز از ایرادهای بسیار مهم آن است. (بلیکی، ۱۳۹۱: به نقل از: هاره، ۱۹۸۶)

1. Atomism
2. General rules

از نظر باسکار، گرچه روش‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی از اصول مشترکی برخوردارند، اما شیوه‌های این دو روش، به دلیل متفاوت بودن موضوع این دو دسته علوم، متفاوت هستند. علوم انسانی، دقیقاً به همان مفهومی که علوم طبیعی علم هستند، می‌توانند علم باشند؛ هرچند نه دقیقاً با همان شیوه‌ای که علوم طبیعی، علم هستند (باسکار، ۱۹۷۹: ۲۰۳). از این منظر، به لحاظ اینکه موضوع علوم اجتماعی را نمی‌توان به موضوع علوم طبیعی تحویل برد، بین این دو علم تفاوت‌های کیفی وجود دارد (مثلاً رفتار انسانی را نمی‌توان به واکنش‌های زیست‌شیمیایی تحویل برد). بنابراین، به همان شیوه‌هایی که ابژه‌های طبیعی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، نمی‌توان ابژه‌های اجتماعی را مطالعه کرد، ولی آنها را می‌توان «به شیوه علمی» بعنوان ابژه‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار داد (باسکار، ۱۹۷۹: ۲۶ و ۲۷). اینجاست که باسکار می‌گوید: «بنابراین روشن است که کسی نمی‌تواند بطور تجربی (یا با شبیه‌سازی محتوا) علل انقلاب فرانسه را بیان کند؛ همانگونه که نمی‌توان با یک ژن مصاحبه ترتیب داد». (باسکار، ۱۹۷۹: ۳۰)

هدف باسکار طرح یک دیدگاه بدیل جامع به جای تجربه‌گرایی است که توجه ویژه‌اش به قوانین علی بعنوان ارتباطات ثابت باشد.

باسکار معتقد است که «در صورت امکان پذیر بودن علم، جهان باید شامل مکانیزم‌های بادوام و واقعی باشد» (باسکار، ۱۹۷۵: ۲۰). بنابراین، ضروری است فرض بگیریم که این مکانیزم‌ها از رویدادهایی که به وجود می‌آورند، مستقل هستند؛ به گونه‌ای که ممکن است با الگوی واقعی رویدادها هماهنگ نباشند. همچنین ضروری است فرض کنیم که ممکن است رویدادها مستقل از مکانیزم‌هایی که تجربه شده‌اند، اتفاق بیفتند.

پیشنهاد باسکار این است که تجربه‌ها، رویدادها و مکانیزم‌ها، سه قلمرویی هستند که واقعیت را پوشش می‌دهند؛ قلمروهای تجربی، قلمروهای حقیقی و قلمروهای واقعی. قلمرو تجربی، عبارت است از رویدادهای قابل مشاهده؛ قلمرو حقیقی، شامل رویدادهای قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده می‌گردد؛ و قلمرو

واقعی، دربردارنده ساختارها و مکانیزم‌هایی است که تولید کننده رویدادها هستند. (باسکار، ۱۹۷۵: ۵۶)

رهیافت باسکار، مشتمل بر پنج اصل است:

۱. میان متعلقات لازم و متعلقات متعددی معرفت فرق است. متعلقات متعددی معرفت، مفاهیم، نظریه‌ها و مدل‌هایی هستند که به منظور فهم و تبیین برخی جنبه‌های واقعیت مطرح می‌شوند، و متعلقات لازم معرفت، عبارت‌اند از هویت‌های واقعی و روابطشان که جهان طبیعی و اجتماعی را می‌سازند.
۲. واقعیت به سه تراز یا قلمرو، لایه بندی می‌شود: تجربی، حقیقی و واقعی. قلمرو تجربی، شامل رویدادهایی است که قابل مشاهده‌اند (حوزه‌ای که اثبات‌گراها بر آن تأکید دارند). قلمرو حقیقی، شامل رویدادهایی است که ممکن است مشاهده شوند یا نشوند. قلمرو واقعی، شامل ساختارها و فرایندهایی است که واقعیت را می‌سازند و رویدادها را به وجود می‌آورند.
۳. مراد از روابط علی، عبارت است از توانایی‌ها یا گرایش‌های اشیاء که با دیگر گرایش‌ها کنش متقابل دارند؛ به گونه‌ای که یک رویداد مشاهده پذیر ممکن است تولید بشود یا نشود، و ممکن است مشاهده بشود یا نشود. نیازی نیست قوانین اجتماعی، عام باشند؛ تنها ضروری است تمایلات تشخیص داده شده را آشکار سازند. این دیدگاه، با دیدگاه اثبات‌گرایی که در آن قوانین علی به عنوان ارتباطات ثابت و عام بین رویدادها در نظر گرفته می‌شوند، در تضاد است.
۴. در قلمرو واقعی، تعریف‌های مفاهیم به مثابه تعریف‌های واقعی در نظر گرفته می‌شوند؛ یعنی گزاره‌هایی در مورد ماهیت حقیقی برخی موجودات یا ساختارها. این تعریف‌ها نه خلاصه‌ای است از آنچه مشاهده شده، و نه شرایطی است برای به کارگیری از یک اصطلاح به شیوه‌ای خاص.
۵. مکانیزم‌های تبیینی در قلمرو واقعی از اصول موضوعه‌اند و وظیفه تحقیق، تلاش برای نمایش وجود آنهاست. (بلیکی، ۱۴۲: ۱۳۹۱)

نتیجه‌گیری

از بیان نقدهای رئالیسم انتقادی بر رئالیسم تجربی در حوزه‌های سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این مفهوم قابل برداشت است که رئالیسم انتقادی هم با نگره بسیار عین‌گرای اثباتی و هم برداشت ذهن‌گرایانه تفسیری به چالش برمی‌خیزد. از نظر این پارادایم، واقعیت‌های اجتماعی دارای سطوح چندگانه‌ای هستند که نمی‌توان با دیدگاه‌های نظری و روشی متعارف به مطالعه آنها پرداخت. همچنین دانش انسانی نیز نباید دچار این توهم شود که آنچه می‌دانیم را با آنچه هست، یکی تلقی کند و انباشت معرفتی متعارف را معیاری برای درک جهان پیرامون خود قرار دهد. نکته مهم دیگر این رویکرد، ترکیب همزمان مکاشفه، آزمایش و نقد بصورت یکجا است که باعث می‌شود دانش معتبرتری درباره جهان به دست دهد.

در سالهای اخیر تلاش‌هایی از سوی دانشمندان علوم اجتماعی برای کاربرد عملی این رویکرد در پژوهش‌های اجتماعی صورت گرفته است. در فضای دانشگاهی ایران نیز افرادی چون عماد افروغ کوشیده‌اند با استفاده از این پارادایم، به ویژه با ترکیب حکمت صدرایی با آن و افزودن منابع معرفت‌وحی و شهود به منابع آن، راهی به سوی علم دینی بیابند. چرا که بر اساس نگاه این افراد، رئالیسم انتقادی واقع‌گراست و با رویکردهای تفسیری و نسبی‌گرایانه فرق دارد و در عین حال با پوزیتویسم هم فاصله دارد و همچنین پتانسیل لازم را برای معرفت‌جامع و هماهنگ‌داراست. به همین دلیل، افرادی چون افروغ مدعی هستند که می‌توان حکمت متعالیه را بر دوش رئالیسم انتقادی بار کرد و به نوعی رئالیسم دینی رسید.

منابع و مأخذ

- افروغ، عماد، «بومی سازی با آزادی، خلاقیت و نگرش انتقادی»، *ویژه نامه همشهری*، ۱۳۸۹، سال دوم.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۹)، *استراتژی‌های پژوهش اجتماعی*، ترجمه هاشم آقابیک پوری، تهران، جامعه شناسان.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، ترجمه سید محمدرضا حسینی، محمدتقی ایمان، سید مسعود ماجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پاپکین، ریچارد، استرول، آروم (۱۳۶۷)، *کلیات فلسفه*، ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی، تهران، حکمت، چ ۲۳.
- پارسانیا، حمید، (۱۳۹۰)، *روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا.
- توحیدی نسب، زینب، فروزنده، مرضیه (۱۳۹۲)، *رنالیسم انتقادی؛ هستی شناسی اجتماعی و امکان واریسی تجربی در علوم اجتماعی*، قم، بوستان کتاب.
- خرم شاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۶۱)، *نظر اجمالی و انتقادی به پوزیتویسم*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- رفیع پور، فرامرز، (۱۳۶۴)، *کندوکاوها و پنداشته‌ها*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- سایر، اندرو (۱۳۸۸)، *روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیستی*، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۲.
- کرافت، ایان ریونز، (۱۳۸۷)، *فلسفه ذهن*، ترجمه شیخ حسین رضایی، تهران، پاییز.
- گلشنی، مهدی، (۱۳۷۷)، *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجف پور، عزیز؛ گیتی پسند، فاطمه؛ خسروپناه، عبدالحسین، «از رئالیسم نقادی تا علم دین؛ بررسی و نقد آراء عماد افروغ در باب علم دینی»، *جستارهای فلسفه دین*، ۱۳۹۲، شماره ۴.

- وستفال، ریچارد (۱۳۷۹)، *تکوین علم جدید*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و رضا رضایی، تهران، طرح نو.
- Bhaskar, Roy,(1975), *A Realist Theory of Science*, London, Rotledge.
- Bhaskar, Roy.(1979), *The Possibility Of Naturalism: A Philosophical Critique of the Contemporary Human Science*, Brighton: Harvester.
- Harre, R.(1986), *Varieties of Realism: A Rational for The Natural Sciences*, Oxford: Blackwell.